بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره 64**

جلسه۳۰/ ۱۰/ ۸۸ خلاصه مباحث در مخصص و مقید متصل

**جمع عرفی(مقید و مخصص منفصل)**

**خلاصه مباحث در مخصص و مقید متصل**

بحث تخصیص به متصل یا تقیید به متصل را در جلسه گذشته به انتها رساندیم. نتیجه بحث این بود که در جایی که مخصص، بر عام (یا مقید بر مطلق) مقدم می شود (چه به مناط قرینیت و چه به مناط اظهریت)، ظهور عام (یا مطلق) از بین می رود. ظهور نهایی کلام، ظهوری است که بر طبق خاص (مقید) شکل می گیرد. لذا وجه عمل به خاص و نه عام این است که باید به ظاهر کلام عمل کرد که مطابق با خاص است. از این ظهوری که در اینجا ملاک است، در کلمات قوم به مراد استعمالی تعبیر شده است و ما از آن تعبیر به مراد تفهیمی می کردیم که این اختلاف تعبیر در بحث جاری چندان مهم نیست. به هر حال ظهوری که ملاک حجیت است با آمدن خاص یا مقید از بین می رود، در فرض اتصال این مطلب در مقید روشن تر است. لذا در تقیید یا تخصیص متصل بحث چندانی وجود ندارد و بحث عمده این است که آن چه ظهور را از بین می برد، قرینه است یا اظهر.

**شروع در بحث مخصص و مقید منفصل**

جمع عرفی بیشتر در این فرض مطرح می شود. مرحوم نایینی در اینجا قانونی را مطرح می کنند که ظاهرا در کلمات سابقین هم هست، ولی به شکل محدد و مورد تاکید در کلام ایشان آمده است. شهید صدر از آن تعبیر به قاعده میرزاییه تعبیر می کنند. ایشان ملاک را قرینه و ذوالقرینه قرار داده اند نه اظهر و ظاهر. ایشان می فرمایند برای تشخیص قرینه و ذوالقرینه، باید دو دلیل منفصل را کنار هم قرار داد، اگر یکی نسبت به دیگری قرینیت داشت، جمع عرفی خواهند داشت. به تعبیر دیگر کل ما کان هادما للظهور عند الاتصال، فهو رافع للحجییۀ عند الانفصال.

این قانون دو قسمت دارد؛ یک جنبه اثباتی و یک جنبه نفیی. جانب اثباتی این است که اگر چیزی در هنگام اتصال قرینیت داشت، در فرض انفصال نیز رافع حجیت است. جنبه سلبی این است که اگر چیزی در فرض اتصال قرینیت نداشت، در فرض انفصال نیز رافع حجیت نخواهد بود. به تعبیر مرحوم آقای خویی که در مباحث فقهی این مطلب را زیاد تذکر می دهند که اگر ما دو دلیل را کنار قرار دهیم، اگر تناقص صدر و ذیل داشته باشند، در اینجا نمی توان جمع عرفی کرد. یک دلیل می گوید تجب صلاۀ الجمعۀ و دلیل دیگر می گوید لاتجب صلاۀ الجمعۀ. در این جا در فرض اتصال، تناقض گویی

لازم می آید. لذا در فرض انفصال هم جمع عرفی نخواهند داشت.

**بررسی جنبه سلبی قاعده میرزای نایینی در جمع عرفی**

ما ابتدا در مورد جنبه سلبی بحث را مطرح خواهیم کرد. شهید صدر در جمع عرفی بحث را بیشتر در ناحیه ایجابی قاعده برده اند. جنبه سلبی این است که اگر در فرض اتصال، تناقض بین دو دلیل لازم بیاید، در فرض انفصال نیز جمع عرفی نخواهند داشت. حاج آقا منکر این مطلب بودند و می فرمودند ممکن است با وجود این که در فرض اتصال تناقض داشته باشند، ولی در فرض انفصال جمع عرفی داشته باشند.

حاج آقا توضیح می دادند که ممکن است دو کلام در دو موقف به جهت اقتضای فضای تکلم هر دو صحیح باشند. ایشان مثال می زدند که اگر بخواهیم افراد دانشمند را بشماریم، مثلا بگوییم زید عالم نیست؛ چون سواد او قابل توجه نیست. ولی ممکن است نامه ای را برای قرائت به دست زید بدهیم و بگوییم وی فرد باسوادی است. در این جا هم جمله زید باسواد است، صحیح است و هم جمله زید باسواد نیست به جهت اختلاف موقفی که در آنها هست. در عین حال اگر اینها را کنار هم قرار می دهیم، مستلزم تناقض خواهد بود؛ چون کلام واحد نمی تواند اختلاف موقف داشته باشد. بالاخره این کلام در یک فضا و یک موقف به کار رفته است نه این که مثلا هم در موقف جواز تقلید باشد و هم در موقف قرائت نامه.

مثال دیگر ایشان این است که یک دلیل می گوید غسل جمعه واجب است و غسل دیگر می گوید غسل جمعه واجب نیست. ممکن است متکلم در مقام بیان امور اخلاقی باشد و ممکن است در مقام تنظیم رساله عملیه باشد. در موقف بحث اخلاق وجوب غسل جمعه، کلام صحیحی است و در موقف فقهی عدم وجوب صحیح است. ولی در کلام واحد، تحقق دو موقف ممکن نیست و به همین جهت مستلزم تناقض خواهد بود. عرف گاهی که اینها را با هم می بیند با حمل دو کلام برتعدد موقف بین آنها جمع می کند. البته اکنون در مقام بیان شرایط جمع عرفی نیستیم، بلکه به شکل فی الجمله، امکان جمع عرفی بین این دو را مطرح می کنیم.

مثال دیگری هم ما عرض می کنیم که یک مثال واقعی است. در برخی روایات وارد شده است که الملاک فی قتل العمد ان یکون القاتل قاصدا للقتل. در روایت دیگر وارد شده است که در فرض قتاله بودن آلت، قتل، قتل عمد محسوب می شود. حصر در روایت اول به حسب ظاهر با روایت قتل عمد بودن قتل با آلت قتاله منافات دارد. جمعی که در کلمات فقها در این مورد، وارد شده است این است که دلیل اول در موقف حکم واقعی است و دلیل دوم، مبین حکم ظاهری. حکم واقعی دائر مدار، قصد قتل

است. تبیین مفاد روایت دوم به این است که شارع و عقلا قتاله بودن آلت را دلیل بر قصد قتل شمرده اند و ممکن است قید علم قاتل به قتاله بودن نیز اضافه شود.

یکی از قدیمی ترین جمع عرفی های که در کتب ما ذکر شده است، جمعی است که از ابن ابی عمیر نقل شده است. در این که چه چیزی باعث استقرار مهر بر ذمه زوج می شود، وی جمع عرفی بین روایات انجام داده است. در اینجا ما دو دسته روایت داریم؛ یک دسته این است که وجوب پرداخت مهر کامل را در فرض دخول دانسته است. دسته دوم، ملاک را ارخاء ستار (افکنده شدن پرده حجله) دانسته است. وی این گونه جمع کرده است که افکندن پرده اماره بر دخول است و حکم ظاهری بر اساس همین ارخاء ستر است. اثر حکم ظاهری در فرض اختلاف در تحقق دخول، ظاهر می شود. اگر نزاع قبل از ارخاء ستار باشد، قول زوج مقدم است و زوجه مدعی محسوب می شود و اگر پس از آن باشد، قول زوجه مقدم است و زوج باید بینه اقامه کند؛ چون ادعای او در این فرض مخالف اصل می باشد. حکم واقعی دائر مدار دخول است که تکلیف فردی هر کدام از زوجین را بینهما و بین الله روشن می کند. اما اماره ظاهری همان ارخاء ستر است.

در این دو دلیل دو موقف مختلف وجود دارد. در موقف حکم واقعی مدار بر دخول و در موقف حکم ظاهری، مدار بر ارخاء ستار است. جمع عرفی در جایی مطرح می شود که یکی عرفا اماره بر دیگری باشد. جنبه اماریت در جایی محقق می شود که از جهت عقلایی اماریت آن پذیرفته شده باشد.

در این جا اگر در یک دلیل این دو جمله را ذکر کنند، مثلا بگویند الملاک الوحید فی وجوب المهر، الدخول و یجب المهر بارخاء الستر، تناقض صدر و ذیل پیش می آید؛ زیرا این که یک دلیل هم مبین حکم ظاهری باشد و هم حکم واقعی، خلاف ظاهر و خلاف طبع قضیه است. اما در دو دلیل مستقل اختلاف موقف کاملا طبیعی است.

مثال چهارم بحث این است که گاهی پزشک به بیمار می گوید خوردن این دارو لازم است. این امر ارشادی است و این معناست که اگر می خواهی درمان شوی، باید این دارو را مصرف کنی. گاهی مثلا این پزشک، روحانی هم هست و به او می گوید که خوردن این دارو لازم نیست (چون مثلا از جهت فقهی تحمل ضرر یسیر جایز است). در اینجا یک دلیل حمل بر مولویت و دلیل دیگر حمل بر ارشادیت می شود.

در اینجا گوینده دو موقف دارد؛ از این جهت که پزشک است، می گوید مصرف دارو لازم است و از این جهت که روحانی است می گوید مصرف دارو لازم نیست. در اینجا اختلاف دو کلام ناشی از اختلاف موقف است که امکان تحقق آن در دلیل واحد نیست.

اجتماع دو موقف در یک کلام خلاف طبع اولی قضیه است و فهم تناقض در صورت اجتماع دو کلام دارای دو موقف به همین جهت است. یکی از راه های تشخیص امکان جمع عرفی بررسی موقف هاست که مثلا موقف اخلاقی است یا فقهی یا در مثال دوم موقف حکم واقعی و حکم ظاهری و در مثال سوم موقف حکم مولوی و ارشادی. مقامات بیانی سبب تحقق موقف های مختلف می شوند. ما در جمع عرفی برخی از اصول عقلایی را که تعیین کننده موقف متکلم است، کنار می زنیم؛ همچون اصالۀ کون الکلام صادرا لبیان الحکم الواقعی او الحکم الفقهی او الحکم المولوی.

اما در مورد جنبه ایجابی قضیه، جنبه ایجابی این بود که دو کلامی که بر فرض اتصال یکی هادم ظهور دیگری است، بر فرض انفصال یکی هادم حجیت آن خواهد بود. در ابتدای بحث باید به این نکته اشاره کرد که ما دو ظهور داریم؛ یکی ظهور دلیل در مراد استعمالی و دیگری ظهور در مراد جدی و ما دو اصالۀ الظهور داریم. ظهور دلیل در مراد استعمالی، حجت و کاشف از مراد استعمالی است؛ یعنی عقلا از طریق ظهور استعمالی مراد استعمالی را کشف می کنند. ظهور دلیل در جدی بودن مراد نیز اماره بر مراد جدی است. اصالۀ التطابق بین مراد استعمالی و مراد جدی بازگشت به این که می کند که ظهور کلام متکلم این است که کلام وی جدی باشد.

در اینجا سوال این است که ظهوری که بر فرض اتصال دو دلیل از بین می رود، کدام ظهور است؟ ظهوری که از بین می رود، ظهور در اراده استعمالی است. ظهوری که در اینجا حجیتش از بین می رود، ظهور در اراده استعمالی است. می گوییم ظهور قرینه در اراده استعمالی موجب از بین رفتن ظهور ذوالقرینه در اراده استعمالی می شود. در کلام شهید صدر به این مطلب اشاره شده است، ولی توجه چندانی به آن نشده است. آقای حائری در اینجا چهار صورت و آقای هاشمی سه صورت در بحث آورده اند که ما در جلسه آتی این بحث را از کلام آقای هاشمی دنبال خواهیم کرد.